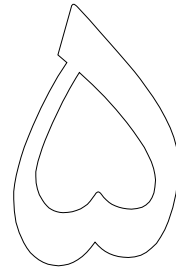


# ایدالیسم واقع‌گرا: مبنای عمل دولت اوپاما در خیزش‌های خاورمیانه



مصطفی زهرانی\*

---

\* مصطفی زهرانی استادیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه می‌باشد.  
mostafazahrani@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۶/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰، صص ۱۷۴-۱۵۱.



### چکیده

تحولات عمیق منطقه از نظر زمان و سرعت، واشنگتن را شگفت‌زده کرده است. سرعت و شدت تغییر در هریک از کشورهای منطقه نیز حکایت از نوع ساختار داخلی و میزان مداخله خارجی در این کشورها دارد. گفته می‌شود: لیبی محل تجلی دکترین اوباما خواهد بود. سؤال اساسی در این مقاله این است که این تحولات چگونه سیاست خارجی دولت اوباما را در قبال منطقه شکل می‌دهد. پاسخ به این سؤال در قالب این فرضیه مطرح می‌شود که سیاست دولت اوباما در قبال این تحولات بر پایه ایدئولوژی آرمانگرایی واقعگرا و الگوبرداری از دکترین بیل کلینتون در بوسنی است.

واژه‌های کلیدی: دموکراسی‌سازی، اسلام‌گرایی، مداخله، ایدآلیسم و واقعگرایی

## مقدمه

شدت و گستره تغییرات خاورمیانه در حدی است که همه بازیگران اصلی منطقه، از جمله امریکا ناگزیر به تفکر اساسی در اندازه ابعاد اصل بحران هستند. منتقدین اوپاما معتقدند که او در جریان تغییرات خاورمیانه بسیار دیر وارد و بسیار سریع نیز از آن خارج شد. دیگر آنکه او به صورت چندجانبه وارد جنگ در این منطقه شد. با این همه اجماع نظر در واشنگتن این است که دولت اوپاما در اداره بحران جاری موفقیت نسبی داشته است. برای بررسی این مطلب در این مقاله ابتدا قرائت‌های گوناگونی را که نسبت به خیزش‌های جاری موجود است، مورد بحث قرار می‌گیرد. سپس بر پایه همین تفسیرها و در چارچوب منافع و سیاست‌های واشنگتن پیش‌بینی‌هایی به عمل آمده و عملکرد دولت اوپاما بر اساس این پیامدها تحلیل می‌شود. مداخله نظامی در لیبی مورد مشخصی است که سعی می‌شود از طریق آن دکترین دولت اوپاما توضیح داده شود.

تحولات منطقه در دو جهت متفاوت و بر پایه مفهوم دولت مستقر در برابر شبه‌دولت در حرکت است. سؤال اصلی مطرح شده این است که چگونه قرائت‌های متفاوت نسبت به پیشرفت تحولات منطقه، موسوم به بهار عربی، منجر به جدال فکری داخل امریکا در شکل‌دهی دکترین اوپاما می‌شود؟ در این مقاله تلاش بر این است تا این فرضیه مورد بحث قرار گیرد که تحول در فرایند ملت‌سازی و دولت‌سازی در منطقه باعث شده تا دولت اوپاما در چارچوب ایده‌آلیسم واقعگرا در مواردی بر مبنای مدل عملکردی دولت کلینتون در بوسنی وضعیت را تغییر دهد.



## ۱. قرائت‌های مختلف نسبت به بحران و دامنه آن

تعبیر متفاوتی در مورد خیزش‌های اخیر کشورهای اسلامی به کار می‌رود که حاکی از برداشت‌ها و تفاسیر گوناگون و گاه متعارض است. گذشته از مباحثی مثل خیزش اسلامی یا بهار عربی، تعبیر دیگری نیز به کار برده می‌شود که عبارتند از: زلزله در کشورهای عربی (Boudreaux and Millman, 2011)، پادزهر یازدهم سپتامبر (Cohen, 2011)، دگرگونی سازنده خاورمیانه، پایان گفتمان دوگانه پذیرش سیستم پلیسی یا تحمل افراط‌گرایی اسلامی با ریشه‌های جریان‌ات استعماری (Wall Street Journal, 2011)، قدرت غیر خشن و اخلاقی متحول‌کننده تاریخ (Sanger, 2011)، افزایش نقش مردم در حکومت‌ها و نجات از تسلط سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اتحاد شوروی دیروز، به سوی آرمان‌های دمکراتیک (Christian Science Monitor; 2011)، امید به آینده و داشتن اتحاد ملی، خیزش جوانان بدون تأسی به جریان‌ات سیاسی سنتی ناسیونالیستی و اسلام‌گرا، رنگ باختن ایده نبود آمادگی در جوامع عربی برای پذیرش دموکراسی (Friedman, 2011)، اثبات اینکه دموکراسی برای یک کشور، نژاد، دین یا فرهنگ نیست، بلکه پیامی است برای بشریت در همه جا و نشانی از سازگاری اسلام و دموکراسی (Ramazani, 2011)، تحولی همانند سقوط ترکیه عثمانی (Ignatius, 2011)، مشابه با تحولات اروپا پس از فروپاشی شوروی سابق و خاورمیانه جدید (Wilson, 2011). عبارات و استعاره‌های دیگری نیز به این شرح به کار می‌رود: خیزش برای آزادی، شرف، عدالت و ساختن، بجای ثبات، خیزش نه در برابر فرد، بلکه علیه نظام سیاسی و سیستم اقتصادی مملو از حامی‌گرایی و فساد متکی بر ارتش، پایان گرفتن حکومت‌های خشن، فاسد، ضد امید، خلاقیت و زمینه‌ساز رادیکالیسم و پایان دادن به مداخله دائمی خارجی ایالات متحده در منطقه، شکست استراتژی‌های مختلف غرب، مثل اشغال سرزمین‌های مسلمانان، تحمیل سیستم جدید حکومتی بر آنها، جنگ علیه ترور و هزینه کردن میلیاردها دلار، رویگردانی از دموکراسی‌های امریکایی مدل عراق و روی آوردن به انقلاب‌های بومی و بدون کمک خارجی با هدف تعمیق دموکراسی و تبدیل آن به موتور حرکت در کل خاورمیانه.

همچنین گفته می‌شود که اگرچه این تحولات فاقد رهبری است، اما به دلیل

داشتن علتی همگانی، امر ساده‌ای چون حق تجمع می‌تواند میلیون‌ها نفر را تحریک کند که حتی بدون تلفن همراه و اینترنت و تنها به صورت دهان به دهان به یکدیگر اطلاع رسانی می‌کنند. در این خیزش‌ها، روح جامعه مدنی غیر رسمی و قدرت ابتدا در قلب‌ها به صورت افقی در میان مردم ایجاد و پس از آن به صورت عمودی به وسیله حکومتی انتخابی اعمال می‌شود (Christian Science Monitor, 2011). به تعبیر الیور روی فرانسوی، عبور از اسلام‌گرایی و رفتن به سمت دموکراسی حتی از سوی سازمان‌هایی همچون اخوان المسلمین با روی آوردن به جامعه مدنی دموکراتیک، قانون اساسی جدید، چند حزبی و چرخشی بودن رئیس جمهور قابل پذیرش است (Murphy, 2011). از این رو دموکراسی نیز جایگزین اسلام شده و نظریه رویارویی تمدن‌ها شکست می‌خورد (Ramazani, 2011) و ملغمه‌ای از حکومت مدنی و اسلام شکل می‌گیرد (Bolton, 2011)، گذر سریع و شدید نسلی در سطوح مختلف از جمله در سیاستمداران، ورود نیروها و نخبگان جدید و عمدتاً جوان به حوزه قدرت پس از گذشت بیش از چند دهه، تغییر در ساختار قانونی و نهادهای مشارکت مردم در قدرت نیز از تبعات این تحولات است (Walt, 2011).

باید در نظر داشت که این خیزش‌ها منشأ اثر بودن اعتراضات غیر خشونت آمیز و نبود ثبات و امنیت را برای تمامی حکومت‌های اتوکراتیک به دنبال خواهد داشت (Tariq, 2011). این تحولات به معنای پایان دوره‌ای است که مشخصه آن شکست دولت و وجود جنگ‌های دائمی و بدون استراتژی خاتمه در تمام جهان عرب بود که در آن جنگ میان قومیت‌ها، فرقه‌ها و حاکمان همیشگی بود و تلاش دولت‌ها نیز نه برای خاتمه این جنگ‌ها و پایان مشکلات، بلکه تنها برای حفظ بقای خودشان بود. به گفته رابرت مالی، ایران و ترکیه تنها دو دولتی هستند که در مسائل این منطقه نفوذ دارند، اما هر دو غیر عرب هستند. به سخن دیگر، این خیزش‌ها به معنای پایان گرفتن بقایای آثار قرارداد ساینس پیکو ۱۹۱۶ میان فرانسه و انگلیس و مرزبندی جهان عرب به صورتی جنگ‌خیز با فضایی توطئه‌آمیز و فروپاشی نظم سنتی عربی و اساساً دولت عربی است (Shadid, 2011). نتیجه این تحولات می‌تواند احیای جهان عرب باشد که از دهه ۱۹۵۰ با مبارزات ضد استعماری برای خود، مأموریت تشکیل دولت - ملتی مستقل و مقابله با سلطه بیگانه را فرض داشت، اما

خود را تسلیم دیگران کرد. این حرکت‌ها تلاش برای تعیین سرنوشت است و نه صرفاً اعتراض. همچنین، این خیزش‌ها به این معنا است که اعراب فکر می‌کنند که در سایه مشکلات امریکا در عراق و افغانستان و ناتوانی اسرائیل در مقابله با حماس و حزب الله می‌توانند در مقابل حکام قیام کنند.

به نظر می‌آید که در مجموع جهان شاهد خیزش‌های چند وجهی است؛ یعنی خیزش‌های مدنی، سیاسی و اقتصادی که ضمناً عقلانی، اخلاقی، دینی و تکنیکی نیز هست. این جنبش‌ها گرچه عربی است، اما بعد جهانی هم دارد. این خیزش‌ها و انقلاب‌های روشنفکری دارای مدل جدیدی از روابط بشری و واژگان ظهور خود از حیث زمان، فضا و استعداد در کنار واقعیت، جهان و «دیگری» است. امید می‌رود که این انقلاب‌ها در نهایت منجر به شکل‌گیری جهانی متفاوت شود که در آن برنامه‌های درسی، نقشه دانش و اصول گفتمان در کنار زبان، ذهنیت و حساسیت تغییر می‌کند. تغییرات مشابهی نیز در رویه مدیریت امور، اعمال اقتدار و بیان هویت ملی دیده خواهد شد. از این زاویه، این خیزش‌ها نه فقط برای تغییر رژیم‌ها یا پیاده‌سازی شعارهایی همچون آزادی، دموکراسی، عدالت و حقوق بشر، بلکه بازسازی مجدد و قوت بخشیدن به این مفاهیم از طریق نوآوری در روش‌ها، راه حل‌ها و الگوها است. بنابراین این جنبش‌ها نه فقط صورت جهان عرب را تغییر خواهد داد، بلکه می‌تواند کمکی به تاریخ بشر باشد. از جهتی دیگر، این انقلاب‌ها در واقع عکس‌العملی نسبت بحران تمدنی است که پیش از این جهان عرب پشت سر گذارد، ولی از اینکه وارد بازی شده واقعیت خود را تغییر داده و در دگرگونی جهانی همانند دیگر مناطق جهان مشارکت کند، سرباز زد. حتی با فروپاشی کمونیسم نیز همچنان جوامع عربی که از این مدل تبعیت می‌کردند، همچنان سیاست‌های خود را مثل قبل ادامه داده و در نتیجه، تأخیر بیشتر و توسعه نیافتگی را ادامه دادند. از این رو انقلابات جاری تقاضای تغییر کلی و رادیکال و فراتر از اصلاحات شکلی در قانون اساسی و رژیم است. انقلابیون بیشتر به دنبال تغییر رویه دولت در اداره امور عمومی و اعمال قدرت افزون بر رویه آنها در قبال حقوق و آزادی است. قبل از آن جهان در حال تغییر ابزارها، مفاهیم، نقشه‌ها و بازیگران بود، اما در جهان عرب کسانی که در پروژه‌های تغییر دخیل بودند در هراس به سر می‌بردند. این انقلاب‌ها ظهور کرد تا آنها را از خواب غفلت ایدئولوژی و فرهنگ عقب افتاده بیدار کند (Harb, 2011).

## ۲. طبقه‌بندی دولت‌ها و خیزش‌ها

بر اساس یک فرضیه، اگرچه هر کشور و هر انقلابی دارای خصوصیات مربوط به خود است، ولی جوامع عربی با یکدیگر شناخته می‌شوند، به طوری که هر یک بر دیگری اثر گذارده و از آن اثر تظاهر یا نظریه‌پردازی اعمال می‌کنند؛ زیرا انقلاب‌های جاری موانع مادی و ذهنی را درهم می‌شکنند تا راه برای تعامل بین کشورهای عرب کشوده شود و این یعنی رسیدن به یک جهان عرب همگانی (Harb, 2011). در امریکا این ایده مطرح است که فرایند دموکراسی‌خواهی در سه کشور ایران، مصر و تونس به طور واقعی آغاز شد که امری دور از انتظار هم نیست، اما در دیگر کشورهای منطقه چنین نیست. در بحرین که سی درصد اهل سنت بر جمعیت شیعی حکومت می‌کنند سریعاً دست به سلاح برده شد. عراق نیز درس مهمی برای سایر کشورها است و آن هزینه زیاد برای دموکراسی‌سازی پس از حذف دیکتاتوری است. امریکا سعی کرده است شرایطی را به وجود آورد که عراقی‌ها خود قرارداد اجتماعی میان خود را تعریف کنند. اما به دلیل ساختار غیر اصیل دولت در این کشور، رسیدن به نقطه مورد نظر واشنگتن همچنان یک امید است. همچنین، به نظر می‌رسد در یمن، بحرین و لیبی هم این تجربه مشابه تکرار شود (Friedman, 2011). در مصر فرض امریکا پس از یازدهم سپتامبر این بوده است که این کشور به عنوان تسهیل‌کننده حفظ هژمونی امریکا در خاورمیانه است. همچنین فرض این بوده است که علی‌رغم اختلاف، هدف امریکا حفظ و تقویت حکومت مبارک بوده است. (The Middle East Journal, 2009: 503-5050) اما به گفته مارتین ایندایک، ماندن واشنگتن در کنار مبارک می‌توانست همانند ایران در زمان رژیم قبل، نارضایتی از امریکا را برای سه دهه شکل دهد (Landler, 2011). یمن نیز همانند لیبی از کشورهایی است که دولت در آن ریشه دار نبوده و بیشتر، قبایل در آن نقش دارند. در عمل، در مقطع جاری، بسیاری از مقاماتی که از دولت صالح کنار کشیده‌اند، از رهبران قبایلی بوده‌اند که قبلاً برای مصالحه با آنان از طرف دولت انتخاب شده بودند. اکنون این افراد کنار رفته و به همان قبائل پیوسته‌اند که در جنگ با حکومت هستند. این امر تا حد زیادی پایه‌های حکومت را تضعیف کرده (Kasino, 2011) و نوعی هویت ملی جدید علیه حکومت در حال شکل‌گیری است. اوپاما نیز به دلیل نقش علی عبدالله صالح در جنگ علیه القاعده برکناری وی از قدرت را مطرح نکرده است. وزیر دفاع امریکا شاخه یمنی القاعده را

بزرگ‌ترین تهدید علیه امریکا می‌داند و از این نظر، ثبات در آن کشور را برای امریکا حیاتی تلقی کرده است (Howard, 2011). با توجه به این نقش دوگانه امریکا، یمن جایی است که دموکراسی‌گرایی مورد آزمون جدی قرار می‌گیرد. در اینجا نیز مانند مصر، امریکا باید کمک‌های خود به دولت را قطع کرده و برای دموکراسی‌سازی و اصلاحات اقتصادی هزینه کند. (Christian Science Monitor, 2011)

از سوی دیگر، به گفته کارشناس مرکز امنیت جدید امریکایی، جنگ در لیبی نشان از آن دارد که بحران خاورمیانه تازه شروع شده است. از یک سو لیبی مانند مصر و تونس نیست که دولت در آن ریشه داشته باشد. از سوی دیگر، در منطقه مردم دیگر هراسی از دیکتاتور ندارند. بنابراین وضع موجود در خطر قرار می‌گیرد. در سوریه و اردن که قلب جهان عرب هستند و منافع امریکا در آنجا نیز حیاتی است، امریکا دارای چالش جدی است. بحران در این قسمت ضمن تشدید رقابت بین ایران و امریکا، اسرائیل را نیز بیش از پیش به خطر می‌اندازد (Landler, 2011). جنگ در بحرین بر سر نژاد و حکومت داری در کنار نیروهای خارجی و منافع آنان تفسیر می‌شود (Bronner 2011). اما از آنجایی که دولت بحرین رهبران مخالفین را دستگیر کرده است، کسی برای دیالوگ باقی نمانده است که مخاطب مقامات امریکایی باشد (Birnbau, 2011)، علاوه بر این، یکی از مشخصه‌های این بحران ترکیب نیروی پلیس است. هفت هزار تن از ۲۵ هزار نیروی پلیس بحرین از پاکستان هستند. تنها در سال ۲۰۱۰، ۶۰۰۰ نفر در این ارتباط از پاکستان به بحرین مهاجرت کرده‌اند که شش برابر قبل است (Delmar-Morgan and Wright, 2011). در غرب، تلاش می‌شود تا بحران بحرین به جنگ نیابتی ایران و عربستان تبدیل شود (Slackman, 2011). رهبران بحرین نیز اشتیاق دارند تا این بحران را به عوامل خارجی نسبت دهند. چنین ادعا می‌شود که در این کشور جنگ فرقه‌ای جدی است (Alex Delmar-Morgan, op.cit.)

با توجه به این زمینه، بنا به اعتراف برخی در امریکا، تحولات در داخل بحرین و مداخله عربستان از چند جنبه علیه امریکا عمل می‌کند. نخست، تناقض دموکراسی را عیان می‌کند و دیگر آنکه روابط امریکا با عربستان را تخریب کرده و مهم‌تر آنکه زمینه را برای افزایش نفوذ ایران به وجود می‌آورد. بر پایه این تحلیل، اکنون سردی روابط



امریکا با عربستان به همان حدی رسیده است که در زمان حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ بود. عربستان که از اقدام امریکا در حذف مبارک هنوز خشمگین است، نسبت به توصیه امریکا برای نفرستادن نیرو به بحرین بی توجهی کرد و به توصیه‌های اوپاما در تماس تلفنی وی با ملک عبدالله مبنی بر بی‌اثر بودن خشونت واقعی نهاد. در یک مرحله نیز سفر خانم کلپتون و گیت، وزیر دفاع، به عربستان به بهانه بیماری ملک عبدالله لغو شد (Landler, 2011). این همه نشان از آن دارد که بازیگرانی به جز قدرت‌های بزرگ در تحولات جاری منطقه نقش اساسی پیدا کرده‌اند.

برخی افراد، جریان‌ات اسلام‌گرای منطقه را با احزاب کمونیستی دوره جنگ سرد مقایسه می‌کنند. از این دید، اسلام‌گرایی تا حد زیادی یک ارتدوکسی بی اعتبار با پذیرش کم در بین توده‌های مردم است. اما به شهادت تاریخ، احزاب با سازماندهی قوی می‌توانند با استفاده از شرایط تغییر به سمت دموکراسی و ایجاد ناآرامی نفوذ بیشتری به دست آورند. مسئله این است که بسیاری در غرب به شاخه نظامی تشکیلات‌هایی مثل حزب‌الله یا عناصر میانه‌روی احزاب اسلامی توجه دارند. این در حالی است که باید صریحاً با جریان سیاسی مرکز همکاری شکل گیرد. ایدئولوژی اسلام‌گرایان بر اساس این انگاره بنا شده است که دین یک نظام اعتقادی کاملی است که هم ابدی و هم فراملی است. شیوه میانه‌روی که گروه‌هایی مثل اخوان‌المسلمین طی دهه‌های گذشته اتخاذ کرده‌اند، نوعی عملگرایی ناشی از اضطرار است و نه یک تکامل روشنفکرانه. این سازمان‌ها اکنون که از فشارهای دولت‌های پلیسی عرب رها شوند، آزادانه برنامه‌های ضد غربی خود را جلو می‌برند. در این تحلیل، وضع اسفناک انجمن‌های اسلام‌گرا نمایانگر احزاب کمونیستی است که در دهه ۱۹۲۰ تلاش بسیار کردند تا نسل لیبرال اروپا را از مسیر خارج کنند. این احزاب، همانند اسلام‌گراها هیچگاه حمایت گسترده نداشتند، اما از حضور شبه پارلمانی و شکل نظامی خود بهره بردند تا آینده دموکراسی‌های نوپا را نابود کنند. نتیجه کار این احزاب در آلمان و ایتالیا، چیزی جز فاشیسم نبود. گروه‌های اسلامی هم همین رویه را خواهند داشت. نمایندگان پارلمانی آنان در قانون‌گذاری به دنبال وضع قوانین تبعیض‌آمیز خواهند بود؛ رهبران دینی آنان نیز احساسات ضد گروه‌های حقوق زنان و سازمان‌های غیر دولتی را رواج می‌دهند و

شاخه‌های نظامی آنان سیاستمداران سکولار و جامعه مدنی را که رهبران آنان با برنامه‌های آنان همراه نیستند تهدید می‌کنند. این جریان‌ها به دنبال قدرت مطلق نیستند، اما همچنان فرصت را برای ارتش‌های ملی و نظامی‌گری به‌وجود می‌آورند تا تحت نام نظم و ثبات به روند دمکراتیک در منطقه پایان دهند (Takeyh, 2011).

به گفته راجر کوهن، در خاورمیانه سه مدل دموکراسی ترکیه، اسرائیل و لبنان وجود دارد. در هر سه کشور جریان‌ها تندرو هم مشارکت دارند. اخوان‌المسلمین مثل حزب عدالت و توسعه و حزب شاس در اسرائیل است. در لبنان نیز حزب الله هست که حکومت جدید را روی کار آورده است. اما همین حکومت جدید است که در سازمان ملل منطقه ممنوعه پروازی علیه قذافی را مطرح می‌کند (Cohen, 2011). در غرب چنین فرض می‌شود که احزاب اسلامی وقتی در نظم سیاسی ادغام شوند، هزینه حکمرانی - مصالحه، ائتلاف‌سازی و حفظ حامیان و مخاطبین، آنان را ناچار می‌سازد تا از گذشته ایدئولوژیک خود فاصله بگیرند. بر پایه این تحلیل، اکنون نوبت برخورد یک هژمون (امریکا) با حکومت‌های پوسیده در جهان عرب و جنبشی از بالا به پائین برای تغییر دولت پلیسی مورد حمایت امریکا به دموکراسی‌های با ثبات است (Cohen, 2011). در یک نتیجه‌گیری کلی در تفسیر این جریان‌ها می‌توان گفت که رویارویی اسلام‌گرایی، دموکراسی‌خواهی یا جهانشمول شدن دموکراسی و ناسیونالیسم از مشخصه‌های اصلی این تحولات به حساب می‌آید.

### ۳. تبعات برای امریکا

به گفته سناتور جمهوری‌خواه، مکین، امریکا هرگز با شرایطی که اکنون با آن مواجه است روبرو نبوده است؛ یعنی کنترل بحران‌های متعدد و چند جانبه در یک زمان، شرایطی که از دید استراتژیست‌های امریکایی، نه تنها آینده خاورمیانه، بلکه چهره امنیتی این منطقه، اتحادها و ائتلاف‌ها را نیز تغییر خواهد داد. برخی از جمله طرفداران بوش دوم و جریان‌ها ضد ایران، این‌ها تا «برنامه آزادی» بوش را یک جریان فانتزی یا نمونه دیگری از حرکت امپریالیستی معرفی کند. به زعم این گروه، اگر دکترین ترومن برای ملت‌های اروپایی جدید آزاد شده بود، در خاورمیانه

نیز دموکراسی با تهدیدات مهم جدیدی از ناحیه توتالیتریست، یعنی اسلام‌گراها و توتالیتزر کوچکی به نام جمهوری اسلامی ایران و اقمار خود، سوریه، لبنان و غزه روبرو است (Krauthammer, 2011). در طرف مقابل، چنانکه کمیته اطلاعات سنای امریکا گزارش می‌دهد، تا کنون حرکت در کشورهای منطقه منجر به پیروزی القاعده و یا دیگر سازمان‌های مخالف دموکراسی نشده است. حتی به ادعای سناتور جان کری، تحولات منطقه پس از مبارک پیروزی دموکرات‌ها در سرتاسر جهان است، چراکه نشان می‌دهد، می‌توان تندترین تغییرات سیاسی را به صورت مسالمت‌آمیز هدایت کرد. به گفته وی، شرایط به‌گونه‌ای است که مثل زمان فروپاشی دیوار برلین برای امریکا ایجاد مسئولیت می‌کند (Kerry, 2011).

در سطح تحلیل ایدئولوژی، به تعبیری، تحولات سریع شکست واقع‌گرایی نیم قرن سیاست خارجی امریکا مبنی بر تأکید بر ثبات و حفظ وضع موجود متحدین آن است (Wall Street Journal, 2001). در طرف مقابل، برخی نظریه‌پردازان واقع‌گرا در امریکا اساساً معتقد به وجود بحران جدید در سیاست خارجی امریکا بر سر منطقه نیستند. استیفن والت می‌گوید: گرفتاری واشنگتن گزینش بین اخلاق از یک سو و الزامات استراتژیک از طرف دیگر است. بر پایه این تحلیل، مصر همانند عربستان نیست که تغییر حکومت تأثیر اساسی بر بازار جهانی بگذارد و منافع حیاتی امریکا در خطر باشد. مصر به خودی خود هم یک شریک استراتژیک حساس برای امریکا نیست. پایگاه‌های نظامی امریکا در آنجا نقاط انتقال مفیدی است، اما امریکا جایگزین دارد. بر این اساس، تبدیل اتحاد امریکا با مصر به یک درد سر استراتژیک برای واشنگتن اساساً بیهوده بوده است (Walt, 2011). گراهام فولر از والت فراتر رفته و بیان داشته است که حتی عربستان هم نباید برای امریکا استراتژیک تلقی شود. به گفته وی، اگر مداخله امریکا برای نفت است، عربستان، سومین کشور در فروش نفت به امریکا است. کانادا و مکزیک اول و ونزوئلا و نیجریه دوم هستند. نفت به هر حال به امریکا فروخته خواهد شد. از این فراتر، چرا باید همه چیز امریکا در منطقه منتسب به اسرائیل باشد؟ مردم امریکا طرفدار دموکراسی هستند، اما دولت این کشور چنین نیست و هر جا کشوری چون ایران بخواهد مستقل باشد، بحث دموکراسی مطرح می‌شود. دنیا از این مداخله‌ها خسته شده است. راه حل امریکا این

است که در این مقطع مردم این منطقه را به حال خود رها کند (Fuller, 2011).

#### ۴. عملکرد دولت اواما

اواما که دو جنگ ناتمام را به ارث برده، اکنون با بحران خاورمیانه مواجه است (Richter & West, 2011). چگونگی مدیریت این بحران در کارنامه سیاست خارجی اواما به صورتی برجسته باقی خواهد ماند؛ به ویژه آنکه اواما شخصاً در این امر مداخله داشته است. به گفته هیلاری کلینتون، این حوادث اهمیت حضور دیپلماتیک برای مدیریت بحران، پیشگیری از درگیری و حمایت از شهروندان آمریکایی و حفاظت از منافع استراتژیک و اقتصادی آمریکا را نشان می‌دهد (Clinton, 2011). در سطح تصمیم‌گیری فردی منش ناشی از تجربه رؤسای جمهور در امریکا مطرح است. رؤسای جمهور امریکا در تصمیم‌گیری‌های خود قائل به قیاس هستند و به همین دلیل تجربه شخصی آنان در تصمیم‌گیری‌ها اهمیت دارد. از این حیث، اواما چنانکه در زندگینامه خود نوشته است، دیکتاتوری را برای اولین بار در اندونزی و اشغال زمین افراد ضعیف توسط قدرتمندان در کنار ناپدری خود تجربه کرده است. او همچنین متعلق به نسلی است که کتاب‌های افرادی چون فرانس فانون را خوانده و بنابراین هم فرانژادی و هم فرا استعماری است. برخی از افراد نزدیک به او می‌گویند: از دید اواما، نمی‌توان مسیر تحولات منطقه را به عقب بازگرداند. از دید او، پیروزی جریان‌ات ضد مارکوس در فیلیپین در ۱۹۸۶، برلین و حذف سوهارتو در اندونزی مدل‌هایی مثبت هستند. آنچه تفکر اواما را شکل می‌دهد ایدئولوژی نیست، بلکه شخصیت اوست. او به آرامی کار می‌کند و معتقد است، برجسته کردن نقش امریکا در منطقه نتیجه معکوس دارد. علاوه بر این، تجربه شخصی او کمک می‌کند تا با نسل جوان ارتباط خوبی برقرار کند (Ignatius, 2011). برای مثال در مورد مصر، اواما همه مشاورین خود را در این زمینه کنار زد و در نهایت، با سخنرانی معروفی با عنوان «پس از مبارک» راه درست را انتخاب کرد (Friedman, 2011). حتی از دید برخی محافظه‌کاران مثل رابرت کیگن، اواما خود بهتر از دولتش در قبال مصر عمل کرده است (Sanger, 2011).

در نگاهی کلان، این نظر وجود دارد که امریکا در گذشته منطقه را از دریچه

سیاست قدرت، حفظ وضع موجود، تعارض منافع و در نتیجه حفظ حکومت‌ها نگاه می‌کرده و جمهوری اسلامی ایران، حزب الله و لیبی را علیه آن می‌دیده است. مردم منطقه نیز از این وضعیت ناراضی بوده‌اند. به همین دلیل نیز مردم طرفدار کسانی، از جمله سیدحسن نصرالله و دکتر احمدی نژاد بوده‌اند که به دنبال تغییر هستند. اکنون روشن شده است که امریکا نیاز به یک چشم‌انداز و روایتی جدید برای منطقه دارد (Pollack, 2011). از این زاویه، حتی دولت اواما خود را برای حکومت‌های اسلامی فرا انقلابی مهیا می‌کند. اواما از ابتدای حکومت خود بر شروعی نو از روابط با جهان اسلام سخن و از هم‌اکنون دستورالعمل صادر کرده است تا تحقیق شود که گروه‌های اسلامی به چه میزان در تشکیلات سیاسی نقش داشته باشند (Wilson, 2011). به نظر می‌رسد، تفکر غالب در واشنگتن این باشد که راه‌حل، کنار گذاردن احزاب اسلامی از مشارکت سیاسی نیست. چالش واشنگتن اطمینان از این است که این انتقال منجر بر قدرت‌گیری دسته نظامی دیگری نشود. بنابراین به دولت اواما توصیه می‌شود که باید مرکز سیاسی رژیم‌های دموکراتیک که از دل بحران اقتصادی و بدون بهره‌گیری از نهادهای بالغ به وجود می‌آیند را تقویت کند. البته او باید بداند که واشنگتن قادر نخواهد بود برای خاورمیانه تعیین سرنوشت کند، اما با کمک‌های اقتصادی می‌تواند شرایط بروز نظامی‌گری را به حداقل ممکن برساند. در سطح سیاسی هم امریکا مسئولیت اخلاقی دارد تا آشکارا و در خفا به جریانات دموکراسی کمک کند؛ مثل برخورد با احزاب چپ در فرانسه و آلمان باید غرب در کنار نیروهای سکولار و فعالان جوان بایستد و در نهایت خاورمیانه را به قرن بیست و یکم سوق دهد (Takeyh, 2011).

دولت اواما ضمن آنکه خواهان اصلاحات در بحرین و یمن است، رژیم‌های این دو کشور را بخشی از راه حل می‌پندارد (Jay, 2011). عربستان نیز برای امریکا مهم‌ترین نقطه مقابله با ایران است، اما دو کشور امریکا و عربستان نسبت به چگونگی مقابله با ایران اختلاف نظر دارند. برای مثال در حالی که امریکا بر این نظر است که راه حل مشکل در بحرین اصلاحات سیاسی است، اما عربستان و بحرین بر این امر تأکید دارند که اصلاحات سیاسی عامل افزایش زمینه بی‌ثباتی است. رابرت مالی در این ارتباط می‌گوید: آنچه ما به عربستان می‌گوییم این است

که اگر می‌خواهید به سرنوشت مبارک گرفتار نشوید، باید اصلاحات سیاسی داشته باشید. اما از دید سعودی، این اصلاحات است که این سرنوشت را برای مبارک به وجود آورد (Cooper and Landler, 2011). به گفته ایندایک، معما در سیاست اواما این است که وی نخواهد توانست یک متحد امریکا را به گونه‌ای از صحنه به در کند که نه تنها در مصر، بلکه در کل منطقه نوعی بی‌ثباتی به وجود نیاید. حمایت از حکومت‌هایی که مشروعیت خود را از دست داده‌اند نیز منجر به بی‌ثباتی می‌شود که امریکا از آن هراس دارد (Paul & West, 2011). مشکل واشنگتن این است که حل مسائل منطقه در نبود رهبرانی مثل مبارک در بهترین حالت سخت و در بدترین حالت بسیار ترسناک خواهد شد (Sanger & Cooper, 2011).

تائید اواما بر این خیزش‌ها یعنی نوعی پایان دادن به نظریه توطئه و برنامه خارجی، ضمن لغو تقدس حاکمیت، به هنگامی که رهبران تبدیل به قصاب می‌شوند و خون مردم را می‌ریزند، همان طوری که مردم لیبی مداخله ناتو را تقاضا کردند (Harb, 2011). به نظر می‌رسد اواما این ایده را پذیرفته باشد که خیزش منطقه علیه آن کشور نیست. بر این اساس نیز رئیس‌جمهور امریکا تلاش نکرد آن را تبدیل به یک مورد آزمایشی برای نفوذ امریکا کند. برای مثال در مورد مصر، اواما صبر کرد تا تحولات خود را نشان دهد و به آرامی از مبارک بخواهد تا کنار رود. به همین ترتیب به نقل از اواما گفته می‌شود که انقلاب مصر تنها انقلابی است که مردم امریکا می‌توانند بگویند کشورشان در طرف صحیح تاریخ قرار داشت. بنا به یک تحلیل، تحولات اخیر باعث شده است تا اواما در کل منطقه خاور میانه قوی‌تر عمل کند. او در عمل به همان شعار جورج بوش رسید، اما اعتقادی به دموکراسی‌سازی به وسیله نیروی نظامی ندارد (Christian Science Monitor, 2011). در ابتدای کار اواما فکر می‌کرد که هم تسریع در سرنگونی حکومت‌هایی مثل مبارک توسط واشنگتن و هم تسریع در روی کار آوردن جانشین برای آنان اوضاع را بدتر و اهرم‌های دیپلماتیک را به طور کلی از دست امریکا خارج می‌کند (Sanger & Cooper, op.cit). در مجموع نظر کنگره امریکا در مورد عملکرد اواما هم مثبت ارزیابی می‌شود. جان بوهرنر رئیس مجلس نمایندگان در این ارتباط می‌گوید: دولت تا کنون این وضعیت وخیم را خوب اداره کرده است. در سنا هم مک کانل گفت که

امریکا باید با یک صدا صحبت کند و ما یک رئیس جمهور داریم. جمیز بیکر وزیر امور خارجه بوش پدر هم که از جمهوری خواهان سنتی است، عملکرد دولت اواما را در مورد مصر، تأیید کرده است.

اما از دید مخالفین اواما، عملکرد دولت اواما عکس العملی بوده (Rozen, 2011) و آنچه در مصر می گذرد، نابودی سیاست تعامل اواما با کشورهای منطقه از جمله ایران است. او به مبارک زمان زیادی داد (Richter & West, 2011). او امنیت ملی امریکا را نسبت به وقایع روزانه در اولویت دوم قرار داد و این ممکن است برای منافع امریکا یک فاجعه باشد (Ignatius, 2011). کریستوفر اچ. اسمیت، عضو کنگره از نیوجرسی، اولین کسی بود که دولت اواما را مورد انتقاد قرار داد؛ زیرا به گفته وی، دولت اواما تا وقتی از رژیم مبارک بهره برداری می کرد آن را دیکتاتور نمی نامید. انتقاد دیگر به دولت اواما در مورد اخوان المسلمین و بیشتر توسط کنگره است. به گفته سناتور رز لهتینن،<sup>۱</sup> دخالت دادن اخوان المسلمین اساساً نباید طرح شود. گری اکرمین جمهوری خواه نیویورک نیز اخوان المسلمین را به یک ویروس کامپیوتر یا عنصری فاسد در جامعه که اصل دولت را نابود می کند، تشبیه کرد. (Washington Post, 2011) از این زاویه، به گفته ایگناتیوس، اواما بیش از آنکه تاریخ را شکل دهد، تسلیم آن می شود (Ignatius, 2011).

## ۵. جنگ لیبی: زمینه شکل گیری دکترین اواما

اواما در ابتدا امیدوار بود که در یک حمله هوایی ضربتی موازنه قوا به نفع مخالفین قذافی تغییر کرده و بقیه راه را خود مخالفین طی کنند. اتهامات علیه اواما این بود که خیلی دیر وارد و بسیار سریع نیز خارج شد و توان مخالفین را بیش از حد بزرگ ارزیابی کرد. جان بولتون هم مدعی است که اواما باید در همان اوایل بحران برای برقراری منطقه ممنوعه پروازی در لیبی به طور یکجانبه اقدام می کرد. (Reston, 2011). مشکل دیگر اواما این بود که هدفی را اعلام کرد که با هدف اعلام شده سازمان ملل سازگار نبود (Sanger, 2011). از نظر مفهومی، مورد لیبی نشان دهنده پارادوکس قدرت جدید ضعیف در نسل رسانه است: حرکت را علیه رژیم مستقر به صورت ضعیف آغاز می کند، ولی نمی تواند کار را تمام کند تا نیروی بین المللی وارد

شود و نتیجه آن هم کشتار مردم است. نتیجه توجه رسانه‌ای نیز سلاخی و سرکوب است. در لیبی نیروهای غیر سازمان یافته حرکت کردند و چون فریادرس نداشتند، برد رسانه‌ای آن از نظر احساسی برجسته شد. این امر باعث شد تا تحلیل جدیدی در مورد رهبری جنبش و انگیزه‌های آن صورت نگیرد. همچنین این موضوع مورد توجه قرار نگرفت که آیا این مردم پیروز خواهند شد و در صورت پیروزی چگونه حکومت خواهند کرد. پس مسئله به انگیزه مداخله بشردوستانه بازگشت می‌کند. در وضع موجود سیاست و برنامه توسط تصاویری از مردمی بی پناه که علیه رژیم شیطانی مسلح شده اند هدایت می‌شود (Ignatius, 2011). به هر حال، اواما ضمن اینکه اعلام کرد دنیا با لیبی بدون قذافی بهتر خواهد بود، ولی مداخله نظامی با این منظور را رد کرده با تحریم‌ها و فشار مالی به قذافی و تحریم تسلیحاتی این رژیم موافقت کرد. سازمان سیا هم وارد شد و در واقع او به یک تقسیم کار درستی رسید که مورد تأیید مردم امریکا نیز بود (Los Angeles Times, 2011). دولت اواما لیبی را با سوریه مقایسه می‌کرد. در سوریه نگرانی از سرنگونی بشار اسد، ثبات لبنان و اسرائیل بود. در لیبی دستور بین‌المللی و ائتلاف بین‌المللی وجود داشت. در لیبی مخالفین سریعاً در جنوب تشکیل سازمان دادند و خود را به عنوان آلترناتیو مطرح کردند. این همه در چارچوب نگاه اواما به سیاست خاکستری به جای سیاه و سفید است. کشتار در سوریه ده‌ها نفر، اما در لیبی هزاران نفر بود. در سوریه ترس از رفتن رژیم سکولار و روی کار آمدن حکومت دینی است، ضمن آنکه سوریه اختلافات فرقه‌ای بسیار عمیقی دارد (Paul, 2011).

گفته می‌شود بحران لیبی دکترین اواما را شکل خواهد داد. این دکترین دارای سه پایه است: ۱. منافع انسانی ارزش اقدام نظامی امریکا را دارد؛ ۲. این اقدام نظامی باید کاملاً محدود باقی بماند؛ به طور مشخص، هیچ نیروی زمینی نباید دخیل باشد و ۳. تا حد امکان اقدام نظامی باید چندجانبه باشد، به طوری که دیگران هزینه و هدایت کار را نیز بر عهده داشته باشند. این همان مدل جنگ در بوسنی و هرزگوین توسط بیل کلینتون یا همان معمایی است که امریکا در فاصله بین پایان جنگ سرد و یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ داشت (Biddle, 2011). با این حال، سخنان اواما قبل از اقدام در لیبی نیز با همان لحن جورج بوش دوم قبل از حمله به عراق بود. با این تفاوت



که وی اعلام کرد که این عملیات به رهبری انگلستان، فرانسه و کشورهای عربی خواهد بود. او در واقع همان خط پنتاگون که شدیداً مخالف با جنگ جدید است را پیش برد (Bumiller and Kirkpatrick, 2011). به گفته سناتور مک کین، او با ما نباید به صورت چندجانبه وارد می‌شد. او دو راه در پیش داشت: ۱. سر کردن با یک جنگ داخلی که احتمالاً سال‌ها طول می‌کشد و ۲. مداخله جدی با ناتو و یا بدون ناتو (Sanger, 2011). ملاحظه انتخابات امریکا هم در پیش است (Warrick and Cody, 2011). او با ما که قهرمان ضد جنگ در سال ۲۰۰۸ بود، اکنون مداخله انسان‌دوستانه کلیتون در بوسنی را استفاده کرده و فاصله خود با بوش را در جنگ عراق و افغانستان نیز حفظ می‌کند (Baker, 2011).

برخی به سه نکته اشاره می‌کنند که نشان‌دهنده تأثیر سیاست او با ما در لیبی و نیز ایران است: ۱. خانم رایس و خانم کلیتون و دیگران ضمن خطا خواندن عدم مداخله بشردوستانه دولت کلیتون در رواندا اصرار دارند که دولت او با ما سازوکاری بین‌المللی در این خصوص در پیش گیرد. او با ما مفهوم پیشگرا نه بوش را با عنوان پیشگرا نه بشری به کار برده است. برخی، خارج از دولت او با ما، تمایل دارند این استراتژی عملی شود تا در ایران هم مداخله صورت گیرد. ۲. بحث «رهبر جهان آزاد»: طرفداران این ایده معتقدند، حتی اگر در لیبی منافع حیاتی امریکا تهدید نمی‌شود، سیاست خارجی امریکا در سطح کلان نیازمند نوعی مداخله بشردوستانه امریکا در لیبی است. گیت، وزیر دفاع، همسو با اروپا از این نظر حمایت می‌کند. او با ما کمی از این سیاست فراتر رفت. ۳. نظریه اثر نمایشی<sup>۱</sup> هم بیان می‌کند که از این طریق، امریکا می‌خواهد این تصور را که نفوذ واشنگتن در منطقه در حال افول و نفوذ ایران افزایش یافته است، تغییر دهد. مرشایمر این سیاست را امپریالیسم لیبرال می‌نامد (Mann Leverett and Mann Leverett, 2011).

موافقان جنگ در لیبی، از جمله جان کری می‌گویند: منطقه ممنوعه پروازی عاملی برای سرنوشتی مستقیم مانند صدام نیست، بلکه علامتی به دیگر مستبدین در منطقه است. در واقع به تقاضای شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه عرب بود که شورای

امنیت قطعنامه صادر کرد (Kerry, 2011) و بر اساس آن، مجوز داد تا برای حمایت از مردم لیبی از هر گونه امکانی استفاده شود (Reston, 2011). به گفته راجرز کوهن: ۱. اوباما و دولت‌های غربی نمی‌توانند برکناری قذافی را اعلام کنند و همزمان نظاره‌گر قتل عام مردم لیبی توسط وی باشند؛ ۲. اگر قذافی موفق شود، اصول جهانشمول اعلام شده توسط اوباما زیر سؤال خواهد رفت؛ ۳. قذافی همانند میلوسویچ ضعیف است و تنها در یک محدوده خاص مقاومت می‌کند. حمایت مردمی بسیار ضعیفی را نیز با خود دارد و ۴. قذافی قاتل جمعی از انسان‌ها در ساقط کردن هواپیمای پان ام است (Cohen, 2011).

برخی جمهوری‌خواهان سستی هم مداخله مشروط را مطرح کردند. برای مثال، هنری کیسینجر و جیمز بیکر معتقدند، ایده آلیسم عملگرانه می‌گوید: تنها وقتی منافع ملی در خطر است باید از ابزار نظامی استفاده شود. اما مورد لیبی یک استثنا است، چراکه مداخله نظامی محدود بر اساس حقوق بشر توجیه دارد. چند نکته دیگر هم که باید در نظر گرفته شود عبارتند از: ۱. هدف مشخص و نیز محدود ماندن عملیات نظامی؛ ناتوانی در رسیدن به اهداف اعلام شده شکست استراتژیک است؛ ۲. در هر کشور باید تاریخ و فرهنگ آن با منافع ملی آمریکا مرتبط شود تا انگیزه نمایش قدرت روشن می‌شود؛ ۳. باید دقیقاً بدانیم از چه کسی و چه چیزی حمایت می‌کنیم. نباید مجموعه‌ای از کشورهای شکست خورده در منطقه داشته باشیم. به عبارت دیگر، بعد از تغییر، رژیم نظم حتماً مهم است؛ ۴. باید حمایت داخلی از عملیات وجود داشته باشد؛ ۵. تبعات غیر قابل انتظار هم باید لحاظ شود. برای مثال، عملیات در لیبی می‌تواند منجر به سرعت گرفتن برنامه هسته‌ای ایران شود؛ ۶. باید در هر مورد، منافع ملی و این که چه چیزی و در چه فاصله زمانی قابل دسترس است نیز تعریف شود. بر این اساس، ایده آلیسم عملگرانه بهترین راه حل است که هم ثبات منطقه را به خاطر نفت لحاظ کرده و هم از ایده دموکراسی حمایت می‌کند (Kissinger and Baker, 2011).

## ۶. مخالفین دکترین اوباما

از دید مخالفین اوباما این مشکل هم مطرح می‌شود که لیبی دارای ۱۴۰ قوم و قبیله است و غرب، شناختی نسبت به آن ندارد. بنابراین، شرایط بعد از قذافی و تأسیس و

اداره حکومت بعد از وی مشکل می‌شود (Booth, 2011). علاوه بر این چنانکه هاس، رئیس شورای روابط خارجی امریکا مطرح می‌کند، درگیری در لیبی صرفاً قبیله‌ای، رادیکال و محلی یا مجموعه‌ای از اینها است و نه ملی. لیبی که حتی در برابر القاعده هم بسیار ضعیف است، ارزشی برای جنگیدن ندارد (Haass, 2011). هاس جنگ در لیبی را سومین جنگ انتخابی امریکا طی یک دهه گذشته می‌نامد. اولین دلیل انتخابی بودن این جنگ این است که منافع ملی امریکا در لیبی حیاتی نیست. بحران انسانی در لیبی هم منحصر به فرد نیست و اساساً این مداخله را نمی‌توان بشردوستانه دانست؛ بلکه تصمیم به مشارکت در یک جنگ داخلی است. دوم آنکه ایالات متحده و دنیا گزینه‌هایی به جز مداخله نظامی هم دارند، تحریم اقتصادی و عملیات پنهانی از جمله این راهکارها است. همچنین جنگ داخلی اگر مداخله خارجی نباشد، زودتر متوقف می‌شود. بر پایه این تحلیل اواما اشتباه کرده است که از قذافی خواسته است تا قدرت را به طور کامل ترک کند. این کار به معنای محروم کردن واشنگتن از ابزار دیپلماتیک است. چرا قذافی باید از تعقیب مخالفین داخلی خود دست بکشد در حالی که منتظر دادگاه جنایات جنگی هم باید باشد؟ این جنگ فکر نشده است. کدام نیروی خارجی و با چه هزینه و هدفی و برای چه مدت در این جنگ داخلی مداخله خواهد داشت؟ از این مهم‌تر، چنین مداخله‌ای امریکا را از اولویت اصلی در مصر و مهم‌تر از آن، بحرین باز خواهد داشت. بین‌المللی بودن این جنگ هم صرفاً در حد حمایت و تقسیم هزینه‌ها است و نه طراحی یا اجرا. بنابراین بین‌المللی بودن دلیل خوبی برای اقدام نظامی نیست (Haass, 2011).

برخی سران جمهوری خواه در سنا مثل لوگار، پذیرش مداخله در لیبی و نامشخص بودن نتیجه آن برای مردم منطقه و هزینه بالا برای امریکا را مطرح می‌کردند. به گفته لوگار، با وجود ۱۴۵ هزار نیرو در عراق و افغانستان و کمبود بودجه ۱/۵ تریلیون دلاری، این جنگ مشکل را مضاعف می‌کند. همچنین تبدیل لیبی به عنوان استراتژی اصلی امریکا از منظر دیپلماسی عمومی هم مورد سؤال است. از این زاویه جنگ در لیبی بر مبنای تصور و برداشت مردم منطقه خطا است:

۱. این جنگ به عنوان تداوم استعمار غربی به حساب خواهد آمد؛ ۲. امریکا صرفاً در جایی مداخله می‌کند که نفت مطرح است؛ ۳. امریکا نمی‌تواند جنگ سومی را

در یک کشور اسلامی به راه اندازد و مدیریت کند و ۴. مداخله نظامی منجر به یک بن‌بست نظامی درازمدت می‌شود که در نتیجه آن، غرب از منافع اصلی خود منحرف می‌شود (Lugar, 2011).

مخالفین مداخله آمریکا در لیبی، مسئله ایران را نیز مطرح می‌کنند. از جمله گفته می‌شود که چون قذافی بر سر برنامه هسته‌ای خود به این امید که هدف حمله قرار نگیرد، با آمریکا وارد معامله شد، اکنون جنگ این پیام را برای دیگرانی مثل ایران دارد که در موضوع هسته‌ای حتی اگر مثل لیبی هم عمل کند، باز غرب این کشور را آسوده نخواهد گذارد. بنابراین اثر جنگ در لیبی تشدید موضع ایران در برنامه هسته‌ای است. اما دیگران، از جمله اعضای تیم اوباما معتقدند: ایران و کره شمالی، اگر این چنین فکر کنند، به شدت در اشتباه هستند، چراکه آنچه قذافی را تبدیل به دولتی سرکش کرد، رو در روی مردم خود قرار گرفتن بوده است. بر پایه این تحلیل، آنچه طی ماه‌های آتی در امنیت بین‌الملل اثر دارد، تفسیر ایران و کره شمالی نسبت به درس از لیبی نیست، بلکه آنچه مهم است، عکس‌العمل این دو کشور نسبت به عملیات نظامی غرب در لیبی است. ایران و کره شمالی چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که غرب طرح علیه قذافی را قبلاً در دست داشته و برای مدت مدیدی منتظر موقعیت بوده است (Howard, 2011). بر پایه این تحلیل، زمینه اصلی تصمیم در مورد جنگ در لیبی توسط اوباما، همانند هر تصمیم دیگر در قبال منطقه ایران بوده است. تا چندی پیش تصور می‌شد، ایران تحت کنترل درآمده و تحریم‌ها و ویروس هم کارساز بوده و کشورهای منطقه از جمله عربستان هم در این مورد همکاری همه جانبه داشته‌اند (Sanger, 2011)، اما واقعیت وضعیت ایران چنین نبود.

### نتیجه‌گیری

در یک جمع‌بندی به گفته باب بلکول، نقاط موفقیت دولت اوباما عبارت است از:  
۱. نبود حمله تروریستی موفق در خاک آمریکا؛ ۲. مدیریت مناسب بحران در تونس و مصر (گرچه هنوز ناتمام است)؛ ۳. تقویت تحریم‌ها علیه ایران؛ ۴. تنظیم مجدد روابط با روسیه و تکمیل قرارداد گفتگوهای کاهش سلاح‌های استراتژیک؛ ۵. برخورد مناسب با قدرت فزاینده چین؛ ۶. تداوم سیاست در قبال هند و توافق

قرارداد تجاری با کره جنوبی و ۷. نوسازی ناتو بر سر دفاع موشک بالستیک. موارد عدم موفقیت دولت اوپاما هم عبارت است از: ۱. عدم موفقیت کامل در برخورد با کاهش بودجه و مسئله بدهی ها؛ ۲. ناتوانی در برخورد با دولت های خلیج فارس و خرابکاری در فراگرد صلح خاورمیانه؛ ۳. به حد پائین رسیدن روابط با ترکیه در شرایطی که نقش ترکیه در منطقه خاورمیانه بزرگ بسیار چشمگیر است؛ ۴. با تمرکز بر روی حفظ سلامت، دولت و بخش مهمی از کنگره فرصت بسیار مساعد تصویب قانون تغییر آب و هوا را از دست دادند؛ ۵. هیچ تغییری هم در تجارت بین الملل دیده نمی شود؛ ۶. در حل مشکل پاکستان با وجود ۱۰۰ سلاح هسته ای هیچ راه حلی وجود ندارد؛ ۷. هیچ فشاری نیز در برابر کره شمالی برای افزایش سلاح هسته ای و موشکی آن نیز در کار نیست و ۸. اوپاما در زمینه مهم ترین قدرت ریاست جمهوری یعنی عمل کردن همانند یک فرمانده عالی آگاه موفق در هر سه جنگ جاری ناموفق بوده است. در عراق باید امسال نیروها خارج شوند. در افغانستان هزینه یکصد میلیارد دلار برای جنگ و ۵۰۰ کشته در سال گذشته و هزاران زخمی شدید شده است. این همه برای وجود حدود یکصد نفر از القاعده و جلوگیری از این موضوع که طالبان این کشور پشتون را در کنترل گیرند که از اهداف حمله به افغانستان در ابتدا نبوده است (Blackwill, 2011). بر این اساس سناتورهای پرنفوذی چون جان کری، مک کین و لیبرمن به دنبال وضع قانونی برای هدایت این تحولات توسط امریکا هستند (Kerry, 2011). \*



منابع

- Biddle, Stephen. 2011. "The Libya Dilemma: The Limits of Air Power", **Washington Post**, 26 March.
- Birnbaum, Michael. 2011. "As Bahrain Arrests the Opposition Leaders, No One Is Left For Dialogue", **Washington Post**, 18 March.
- Blackwill, Robert D. 2011. "Obama Failing as Commander in Chief", **Politico**, 29 March.
- Bolton, John R. 2011. "How Freedom's Foes Exploit Arab Unrest", New York Post, 21 February.
- Boot, Max. 2011. "Planning for a Post-Qaddafi Libya", **New York Times**, 22 March.
- Boudreaux, Richard. 2011. "Israel Debates Strategy in Region", **Wall Street Journal**, 12 February.
- Bronner, Ethan. 2011. "Israel Shaken as Turbulence Rocks an Ally", **New York Times**, 31 January.
- Christian Science Monitor**. 2011. "Yemen Will Be the Big Test For Democracy vs. Al Qaeda", 22 March.
- Clinton, Hillary Rodham. 2011. **Interview with Hisham Melhem of Al Arabiya**, US Department of State, 14 February.
- Cohen, Roger. 2011. "Tehran 1979 or Berlin 1989?", **New York Times**, 8 February.
- Delmar-Morgan, Alex. 2011. "Bahrain Says Meddling by Iran Risks 'Conflict'", **Wall Street Journal**, 25 March.
- Friedman, Thomas L. 2011. "Postcard From a Free Egypt", **New York Times**, 12 February.
- Fuller, Graham E. 2011. "US Can Blame Itself For Anger in the Middle East, and Start Making Peace", **Christian Science Monitor**, 5 February.
- Haass, Richard N. 2011. "Libya: Too Much, Too Late", **Politico**, 22 March.

- Harb, Ali. 2011. **Soft Power Revolutions in the Arab world: the Deconstruction of Dictatorships and Fundamentalisms**, Al-Dar Al Arabiya Liloloum Publishers, Beirut.
- Howard, LaFranchi. 2011. "Democracy Uprising In Egypt: Vindication For Bush 'Freedom Agenda?" *Christian Science Monitor*, 2 February.
- Ignatius, David. 2011. "Egypt Through Obama's Lens", **Washington Post**, 3 February.
- Jay, Solomon. 2011. "U.S. Reacts to Fear of Iran's Rising Clout", **Wall Street Journal**, 22 March.
- Kasinof, Laura. 2011. "Weakening Web of Tribal Support Softens Yemen Leader's Grip", **New York Times**, 24 March.
- Kerry, John. 2011. "Libya and the Just Use of American Force", **Wall Street Journal**, 26 March.
- Krauthammer, Charles. 2011. "From Freedom Agenda to Freedom Doctrine", **Washington Post**, 11 February.
- Landler Mark and Andrew W. Lehren. 2011. "Cables Show Delicate U.S. Dealings with Egypt's Leaders", **New York Times**, 28 January.
- Landler, Mark. 2011. "Obama Cautions Embattled Ally Against Violence", **New York Times**, 29 January.
- Lugar, Richard G. 2011. "The Ranking Republican on the Senate Foreign Relations Committee, will deliver the following remarks at a committee hearing today on developments in the Middle East, 17 March: www.lugar.senate.gov.
- Mann Leverett, Flynt and Hillary Mann Leverett. 2011. "Obama Is Helping Iran", 23 February: www.foreignpolicy.com.
- Murphy, Dan. 2011. "Will Egypt's Government Now Strike a Deal with the Muslim Brotherhood?", **Christian Science Monitor**, 7 February.
- Pollack, Kenneth M. 2011. "Could al Qaeda Hijack Egypt's Revolution?", **Wall Street Journal**, 9 February.
- Raghavan, Sudarsan. 2011. "In Yemen, Onetime Foes United in Opposing President Saleh", **Washington Post**, 26 March.
- Ramazani, R. K. 2011. "The Egyptian Uprising Has a Universal Message", **Daily Progress**, 13 February.
- Ray, Takeyh. 2011. "What Democracy Could Bring", **New York Times**, 5 February.
- Reston, Maeve. 2011. "Former U.N. Ambassador John R. Bolton Bashes Obama

## Archive of SID

- on Libya", **Los Angeles Times**, 19 March.
- Richter, Paul and Paul West. 2011. "Egypt Presents a Delicate Balancing Act for Obama", **Los Angeles Times**, 30 January.
- Richter, Paul. 2011. "Obama Reassures Jordan King of U.S. Support", **Los Angeles Times**, 16 February.
- Rozen, Laura. 2011. "Inside the White House Egypt Meeting". **Politico**, 9 February.
- Sanger, David E. and Helene Cooper. 2011. "Obama Presses for Change but Not a New Face at the Top", **New York Times**, 30 January.
- Scott Wilson and Thomas Erdbrink. 2011. "Obama Careful in Criticism of Iranian Crackdown on Protests", **Washington Post**, 16 February.
- Shadid, Anthony. 2011. "Egypt's Path After Uprising Does Not Have to Follow Iran's", **New York Times**, 13 February.
- Slackman, Michael. 2011. "The Proxy Battle in Bahrain", **New York Times**, 20 March.
- Tariq, Ramadan. 2011. "Egypt's Muslim Brotherhood Is a Democratic Partner, not Islamist Threat", **Christian Science Monitor**, 9 February.
- Thomas L. Friedman, "They Did It" **New York Times** (13 February 2011).
- Wall Street Journal. 2011. "Where Should Egypt Go From Here?", 2 February.
- Walt, Stephen M. 2011. "A Realist Policy For Egypt", 1 February, [foreignpolicy.com](http://foreignpolicy.com).
- Warrick, Joby and Perry Bacon Jr. 2011. "Obama Urges Egypt to Heed Protests, Pursue Reforms", **Washington Post**, 30 January.
- Wright, Robin. 2011. "U.S. Gets Tougher on Iran", 16 February, [iranprimer.usip.org](http://iranprimer.usip.org), 2011.

